



Res. article

Journal of Research in Narrative Literature, Razi University

Vol. 9, Issue 3, Autumn 2020, 119-138.

The Reflection of Love and The Evolution in the Stories of Simin Daneshvar

Ebrahim Zaheri Abd vand¹

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahrekord University, Shahrekord, Iran

Received: 10/26/2019

Accepted: 07/18/2020

Abstract

Daneshvar is one of the writers who has also spoken about love and has given a fictional form to the traditional and modern views on love in Iranian society. The purpose of this study is to investigate the subject of love and the evolution in the stories of this author, based on a descriptive-analytical method. What is love, its functions, evolution and types of love, physical, social, mystical and mixed love, are among the issues studied in this study. The results show that Daneshvar, is first influenced by modern attitudes, considers love as one of the most enjoyable instinctual forces; but then, she is influenced by traditional attitudes, the subject of love finds a sacred and extraterrestrial state in her stories that connects human beings with God, nature, and other human beings. At the beginning, Daneshvar speaks more about the manifestations of earthly love, such as physical and social love, each of which determines the construction of individual, family, and ultimately human community within a specific geographical area; but then she raises the issue of mystical love and the various criticisms and attitudes about it, and finally, contrary to the philosophical and mystical attitudes that consider the earthly love as a bridge to mystical love, in the scholarly attitude, she finds love, a mixed state and a combination of all kinds of them, in which, in her opinion, life will end in this kind of love. This connection between mixed love and life shows the author's positive attitude towards the end of life, and that this kind of love is the answer to the question of how human lives in the modern era.

Keywords: Daneshvar, Story, Love, Life, Mixed Love.



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی
دوره نهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۹، صص ۱۱۹-۱۳۸.

بازتاب عشق و سیر تحول آن در داستان‌های سیمین دانشور

ابراهیم ظاهری عبدوند^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران

دریافت: ۱۳۹۸/۸/۴

پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲۸

چکیده

دانشور، از جمله نویسندگان است که هم خود درباره عشق سخن گفته و هم به دیدگاه‌های سنتی و مدرن مربوط به عشق در جامعه ایرانی، شکل داستانی بخشیده است. هدف از پژوهش حاضر بررسی موضوع عشق و سیر تحول آن، در داستان‌های این نویسنده، بر مبنای روش توصیفی - تحلیلی است. چستی عشق، کارکردهای آن، سیر تحول و انواع عشق، عشق جسمانی، اجتماعی، عرفانی و عشق آمیزه‌ای، از جمله مسائل بررسی شده در نوشتار پیش رو هستند. نتایج پژوهش نشان می‌دهند دانشور، ابتدا متأثر از نگرش‌های مدرن، عشق را از جمله نیروهای غریزی لذت‌بخش می‌داند؛ اما در ادامه، با تأثیرپذیری از نگرش‌های سنتی، موضوع عشق، حالتی قدسی و فرازمینی در داستان‌هایش می‌یابد که انسان‌ها را با خداوند، طبیعت و انسان‌های دیگر پیوند می‌دهد. در آغاز دانشور، بیشتر از جلوه‌های عشق زمینی، مانند عشق جسمانی و اجتماعی سخن می‌گوید که هر کدام از آن‌ها، موجب ساخته شدن زندگی فردی، خانوادگی و در نهایت اجتماع انسانی در محدوده جغرافیایی مشخص می‌شود؛ اما در ادامه، موضوع عشق عرفانی و انتقادات و نگرش‌های مختلف درباره آن را نیز مطرح می‌کند و در نهایت، برخلاف نگرش‌های فلسفی و عرفانی‌ای که عشق زمینی را پلی برای رسیدن به عشق عرفانی می‌دانند، در نگرش دانشور، عشق، حالتی آمیزه‌ای و ترکیبی از تمام انواع آن را می‌یابد که از نظر وی، زندگی به این نوع عشق ختم خواهد شد. این پیوند بین عشق آمیزه‌ای و زندگی، نشان از نگرش مثبت نویسنده به پایان زندگی دارد و اینکه این نوع عشق، پاسخی به پرسش چگونه زیستن انسان در دوره مدرن است.

کلیدواژه‌ها: دانشور، داستان، عشق، زندگی، عشق آمیزه‌ای.

۱. پیشگفتار

در فرهنگ‌های مختلف، نگرش‌های متفاوتی دربارهٔ عشق وجود دارد و حتی در درون یک فرهنگ نیز با گذشت زمان و تغییر شکل دادن ارزش‌ها و هنجارها، نگرش به احساسات و هیجانات از جمله عشق تغییر می‌یابد. «فرهنگ در چند دهه یا چند سده، تغییر شکل می‌یابد، حال آنکه سرشت انسانی نمی‌تواند اصلاً عوض شود. احتمال رویارویی میان امور فرهنگی و ضرورت‌های عاطفی قابل توجه است. پاره‌ای فرهنگ‌ها، سلامت و بهداشت عاطفی را تشویق می‌کنند و پاره‌ای دیگر نمی‌کنند.» (لوئیس و همکاران، ۱۳۸۴: ۲۱۶).

در فرهنگ ایرانی عشق از جایگاه خاصی برخوردار است «با توجه به فراوانی متن‌های ایرانی که در مورد عشق خلق شده است و نسبت آن با متن‌های برخی دیگر از فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، می‌توان فرهنگ ایرانی را فرهنگ عشق نامید.» (نامور مطلق، ۱۳۹۷: ۳۴) در این فرهنگ، طی دوره‌های مختلف، نگاه‌ها و نگرش‌ها به عشق تغییر کرده است؛ برای نمونه در ادبیات فارسی، در آغاز، عشق، بیشتر از نوع زمینی است و «معشوق مقام والایی ندارد و حتی گاهی مقام او پست است.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۳)؛ به‌طور معمول همسر به‌دلایلی همچون ارتباط با کنیز و جاریه، اختلاف زندگی در شهر و روستا و تأثیر دل‌مشغولی‌های اقتصادی والدین در نهاد نکاح، ستایش نمی‌شود (ستاری، ۱۳۸۸: ۱۳۷) و بیشتر عشق به کنیز و مرد مطرح است.

با شکل‌گیری عرفان، سیمای معشوق در آثار ادبی تغییر می‌کند؛ چنان‌که معشوق، چهره‌ای قدسی می‌یابد؛ جایگاه او بسیار فراتر از عاشق می‌شود؛ عشق مجازی، پلی می‌شود برای رسیدن به عشق حقیقی؛ عشق بر عقل برتری داده می‌شود و راهی است برای دستیابی به معرفت. «صوفی معتقد است که عشق، انسان را به خدا می‌رساند و انسان سرخداست؛ چون که میان حق و خلق، عشق دوسری هست؛ زیرا همواره عاشق به معشوق مایل است و معشوق به عاشق ناظر است و این رابطهٔ دوسری، خدا و انسان را با رشته‌ای استوار و ناگسستنی به هم می‌پیوندد.» (همان، ۱۳۷۴: ۳۱۰)

در پی آشنایی با مدرنیته، تلقی دربارهٔ بسیاری از مقوله‌ها، از جمله عشق نیز تغییر کرد؛ برای مثال توجه به عشق عرفانی کمتر و به عشق زمینی بیشتر، موضوع عشق به همسر مطرح می‌شود و مبنای ازدواج قرار می‌گیرد (عبدی، ۱۳۹۳: ۸۹). چهرهٔ معشوق آشکارتر و از کلیت معشوق کاسته می‌شود. در واقع معشوق، فردیت می‌یابد و روابط بین عاشق و معشوق خیلی عادی می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۶۲)؛ همچنین عشق به مسائل جدید مانند عشق به وطن، عشق به آزادی و عشق در مفهوم اجتماعی آن رواج می‌یابد. در این دوره، عشق، امر خودگرایانه است؛ آزادی فردی، بالاترین ارزش برای طرفین عشق به‌شمار می‌رود؛

هر چیزی که آزادی فردی را به خطر اندازد، از طرف خود، با آن مقابله می‌شود؛ شکنندگی و کوتاه‌بودن مدت عشق، وجهی غم‌انگیز به آن می‌دهد و به تبع آن، عدم تعهد، خیانت و بی‌وفایی، به‌شکلی ناگزیر رخ می‌دهد. انسان مدرن، امور عاشقانه را این‌جهانی تفسیر می‌کند و عشق، وجهی تنانه و جسمانی می‌یابد (شادرو و همکاران، ۱۳۹۷: ۳۲).

از جمله موضوع‌های مهم در رمان‌های معاصر ایران نیز به‌ویژه رمان‌نویسان زن، پرداختن به موضوع عشق و تغییر و تحولات آن است. سیمین دانشور (۱۳۰۰-۱۳۹۰)، از نویسندگان است که به نگرش‌های مختلف مربوط به عشق، شکل داستانی بخشیده است و خود نیز در این زمینه، دیدگاهش را ارائه داده که در پژوهش حاضر، این موضوع در آثار داستانی دانشور بررسی می‌شود.

۱-۱. تعریف موضوع

اندیشمندان، تعاریف مختلفی برای عشق ارائه داده‌اند؛ برای مثال از نظر ابن‌سینا «عشق نوعی بیماری مایخولیاست که انسان خود را بدان مبتلا می‌سازد؛ بدین طریق که نیکویی و شایستگی برخی صورت‌ها و سیرت‌ها بر اندیشه و فکر او مسلط و غالب می‌شود.» (ابن‌سینا، ۱۲۹۷: ۷۱). روزبهان بقلی، بر این باور است که «بدایت عشق ارادت است، حقیقتش محبت است. چون حقیقت نور عشق زیادت شود، آن را محبت گویند.» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۴۱) از نظر اریک فروم^۱، عشق «نیروی فعال بشری است. نیرویی است که موانع بین انسان‌ها را می‌شکند و آدمیان را به یکدیگر پیوند می‌دهد. عشق، انسان را بر احساس انزوا و جدایی چیره می‌سازد؛ با وجود این، بدو امکان می‌دهد خودش باشد و هم‌سازی شخصیت خود را حفظ کند.» (فروم، ۱۳۹۴: ۳۰)؛ همچنین عشق را نوعی هم‌زیستی بین میل جنسی و مقداری جاذبه عاطفی دانسته‌اند (دانیو، ۱۳۸۴: ۲۹؛ خداپناهی، ۱۳۹۶: ۲۵۸).

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

ارتباط دانشور با ادبیات فارسی و فرهنگ سنتی ایرانی بر داستان‌نویسی وی و نگرشش درباره مسائل مختلف از جمله عشق تأثیر گذاشته و در مقابل، مدرنیته و مدرنیسم نیز از دیگر آبخورهای فکری او در طرح این مسئله بوده است. او همواره کوشیده بین این دو جهان‌بینی، ارتباطی ایجاد کند و در زمینه عشق نیز به‌نظر می‌رسد چنین کاری انجام داده است. بر این اساس، برای شناخت دیدگاهش که به‌سبب جایگاهش در داستان‌نویسی امروز ایران بسیار مهم است، موضوع سیر تحول مفهوم عشق و چیستی و کارکردهای آن در داستان‌های وی بررسی می‌شود.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- دانشور چه تلقی‌ای از عشق داشته است و نگرش‌های سنتی و مدرن، چه تأثیر بر این تلقی او گذاشته‌اند؟
- پیامدهای عشق در آثار او کدام‌اند و چه پیوندی بین عشق و زندگی در آثار او بازنمایی شده است؟
- چه جلوه‌هایی از عشق در آثار وی برجسته شده و سیر تحول و تطور آن‌ها چگونه بوده است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

تاکنون اثر مستقلی درباره عشق در آثار دانشور نوشته نشده؛ اما در برخی از پژوهش‌ها، اشاره‌ای گذرا به این موضوع شده است؛ چنان‌که تسلیمی (۱۳۸۸: ۸۴) تنها در یک جمله، اشاره کرده است که مجموعه‌های آتش خاموش و شهری چون بهشت دانشور، شامل داستان‌هایی در عشق دختران و درباره عشق زنان هستند. عبداللهیان (۱۳۹۶: ۶۵) نیز، در این زمینه نوشته است «مضمون عمده داستان‌های دانشور، نیازهای طبیعی مثل عشق، ثروت و آرامش خانوادگی است.» گلشیری (۱۳۷۶: ۱۵-۷۷)، ضمن بررسی داستان‌های کوتاه دانشور و رمان سووشون از جنبه‌های داستانی، به مسئله عشق اشاره کرده، به خلاصه داستان‌ها پرداخته؛ در حالی که به موضوع سیر تحول مفهوم عشق و تحلیل آن در آثار دانشور توجهی نکرده است. میرعابدینی (۱۳۸۶: ۱۹۷، ۳۸۴ و ۳۸۵) در نقد داستان‌های دانشور، نوشته است در مجموعه داستان آتش خاموش، قهرمانان، اغلب دخترانی هستند که می‌توانند در باب عشق چندین صفحه از ادیبان و فلاسفه نقل قول بیاورند و مثل باران اشک رمانتیک بریزند.

درباره داستان‌های مجموعه شهری چون بهشت اشاره کرده است که شکست در عشق و ناامید نشدن، عمده‌ترین مضمون‌های داستانی‌های این مجموعه است؛ همچنین به عاشق بودن شخصیت‌هایی مانند زری در رمان سووشون و هستی در رمان جزیره سرگردانی و علاقه دانشور به نوشتن داستان‌های عاشقانه اشاره کرده است. دهمرده و شرفی (۱۳۹۶: ۶۸)، در زمینه عشق تنها نوشته است در رمان سووشون، زری به خانواده و یوسف، به مسائل اجتماعی و سیاسی عشق می‌ورزد و دهقانیان و مریدی (۱۳۹۱: ۷۱)، فقط به این موضوع اشاره کرده‌اند که تاریکی هوا، نشانه آرامش، عشق و دل‌دادگی است. بر این اساس، می‌توان گفت پژوهش جامعی درباره موضوع مورد بررسی انجام نشده است و در نوشتار پیش رو، برای نخستین بار به صورت جامع، موضوع سیر تحول مفهوم عشق در آثار دانشور و نگاه این نویسنده به عشق و چستی آن بررسی می‌شود.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

در پژوهش حاضر موضوع عشق در همه آثار داستانی دانشور (آتش خاموش، به کی سلام کنم؟، شهری چون بهشت، سووشون، جزیره سرگردانی و ساربان سرگردان)، به شیوه توصیفی - تحلیلی بررسی شده

است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. چیستی عشق در آثار دانشور

بررسی سیر تطور نگرش به عشق در آثار دانشور، نشان می‌دهد وی متأثر از نگرش‌های روان‌شناختی و رمانتیکی، عشق را نیرویی از نیروهای غریزی بشر دانسته است که موجب لذت‌بخشی در زندگی می‌شود. امری که در روان‌شناسی بر آن تأکید شده است: لذت عمیق، از جمله حالت‌های مهم عشق است (آرگایل، ۱۳۸۶: ۱۲۸)؛ چنان‌که در رمان *جزیره سرگردانی*، سیمین، دربارهٔ عشق می‌گوید: «عشق جزو غرایز بشری است» (دانشور، ۱۳۸۰: ۴۸). در داستان کوتاه «کلاغ کور» نیز افزون بر نیروی غریزی بودن، به لذت‌بخشی آن در زندگی اشاره شده (دانشور، ۱۳۲۷: ۱۱۲) یا در داستان «عشق پیری»، تشبیه عشق به شراب، تداعی‌کنندهٔ ویژگی لذت‌بخشی آن است (همان: ۱۶۵). در داستان کوتاه «زایمان»، از عشق به‌عنوان درد جذّاب نام برده شده است «آخر می‌دونی که جذّاب‌ترین دردها، درد عشقه.» (دانشور، ۱۳۸۱ الف: ۹۳). تشبیه عشق به آتش در داستان «کلید سل» (دانشور، ۱۳۲۷: ۷۷) و به آفتاب (همان: ۸۰)، جنبهٔ دیگر عشق مانند پرتوافکنی و گرمابخشی آن را نشان می‌دهد. در نهایت در رمان *ساریان سرگردان*، نگرش سنتی و معنوی دربارهٔ عشق، بر نگرش مدرن غلبه می‌یابد. در این رمان، دانشور از عشق به‌عنوان نیرویی مقدّس و بارقهٔ نور الهی یاد کرده است که آرامش، صفا و پاکی را برای زندگی به‌ارمغان می‌آورد (دانشور، ۱۳۸۰ ج: ۱۳۲ و ۳۰۷).

۲-۲. پیامدها و کارکردهای عشق از نظر دانشور

برای عشق، کارکردهای مختلفی برشمرده‌اند؛ اینکه عشق، روح و روان فرد را تصفیه می‌کند، موجب تعالی‌اش می‌شود و عاملی است برای فرارفتن وی از خود (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۶۵؛ پک، ۱۳۸۰: ۱۲۶). از نظر دانشور، عشق زمینی و جسمانی، اگر درست شکل بگیرد، بیشتر بر زندگی فرد یا گروه معدودی از اعضای جامعه تأثیر می‌گذارد و آثار اخلاقی به‌همراه دارد؛ چنان‌که سبب می‌شود فرد از خودپسندی و خودخواهی رهایی بیابد (دانشور، ۱۳۲۷: ۱۹) و از نظر روان‌شناختی، موجب می‌شود عاشق، آسان‌تر فشار سختی‌های زندگی را تحمل کند (همان: ۱۴).

در داستان کوتاه «اشک‌ها»، عشق سبب می‌شود عاشق، چیزهای زیبا را در زندگی درک کند، روحش از ناامیدی، زدوده و خودش کامل‌تر شود «باید خوش‌دل باشم که دنیا و زیبایی‌های آن را به‌نظم جلوه داده است. عشق مرا تافته و یأس روح مرا پاک و بی‌آلایش کرده است.» (همان: ۴۱)

در داستان کوتاه «زایمان»، از نظر مهین، برای انسان، به خصوص انسان تنها شده و گرفتار روزمرگی‌های زندگی در دوران معاصر، عشق می‌تواند حلال بسیاری از مشکلات به‌ویژه مسائل روحی و روانی باشد «اگر آدم، عاشق بشه، همه دردها و خستگی‌ها و دلزدگی‌ها رو فراموش می‌کنه.» (دانشور، ۱۳۸۱ الف: ۹۳). از دیگر پیامدهای عشق جسمانی، نادیده گرفتن عیب‌ها و نقصان‌های دیگری است (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۵۲).

در داستان کوتاه «یک زن با مردها»، دانشور من حقیقی و من عاشق شخصیت دکتر را در تقابل با هم قرار داده است. من حقیقی دکتر از آنجا که عیب‌های همسرش را می‌بیند، دکتر را به فکرهای مختلفی می‌اندازد؛ مانند کشتن، مسموم یا غرق کردن. در مقابل، من عاشق دکتر، همواره مانع او، از انجام این کارها می‌شود؛ برای نمونه هنگامی که تصمیم می‌گیرد همسرش را طلاق دهد و به دنبال فراهم کردن مقدمات کار است، زنش از او می‌خواهد برایش قوطی سیگار بخرد که متأثر از من عاشقانه می‌گوید: «چشم. بگو عصر می‌آرم.» (دانشور، ۱۳۸۱ الف: ۱۴۴) و بدین گونه از تصمیم خود منصرف می‌شود. در رمان سووشون، عشق به انسانیت، سبب می‌شود تا فرد برای حل مشکلات جامعه اقدام و خود را فدای آنان کند. در این رمان، یوسف، چنین عشقی دارد و برای دفاع از حق مردم مظلوم، در مقابل استبداد و استعمار می‌ایستد و سرانجام کشته می‌شود؛ اما از نظر دانشور، عشق آمیزه‌ای که ترکیبی از تمام جلوه‌های عشق است، می‌تواند پاسخی برای حل دردهای انسان سرگردان در دوران معاصر باشد که این موضوع، در بخش عشق آمیزه‌ای بیشتر بررسی می‌شود.

۳-۲. انواع عشق و سیر تحول آن‌ها در آثار دانشور

عشق را در آثار دانشور، می‌توان به سه دسته کلی عشق زمینی و جسمانی، عشق عرفانی و عشق آمیزه‌ای تقسیم کرد:

۳-۲-۱. عشق جسمانی

عشق جسمانی، یعنی دل‌بستگی و تمایل بین زن و مرد، از جمله موضوع‌هایی که دانشور، در تمام آثار خود به آن پرداخته است که این مسئله، نشان از اهمیت این موضوع در نظر وی دارد. در آثار دانشور، به جهات مختلف به این موضوع توجه شده است:

۳-۲-۱-۱. رویکردها و نگرش‌ها به عشق جسمانی

در داستان‌های دانشور، نگرش گروه‌های مختلف به این نوع عشق نشان داده شده است؛ چنان که در داستان «اشک‌ها»، از راه گفت‌وگوی بین استاد و دانشجو، دو نگرش تقدس‌گرا و تقدس‌زدا به عشق جسمانی ترسیم شده است: استاد معتقد است عشق نگین حلقه دنیاست (دانشور، ۱۳۲۷: ۱۶)؛ اما دختر دانشجو، عشق را قیدی

می‌داند که فرد را مجبور می‌کند فقط به یک نفر بیندیشد. از نظر این شخصیت، عشق حدّ فاصل بین عقل و جنون و انسان عاشق، بنده خیال خود است. این سایه خیال خود فرد است که بر دیگران می‌افتد و وی را عاشق دیگری می‌کند. از نظر وی، عشق باید برای سعادت و خوشی زندگی باشد نه اینکه زندگی برای عشق نابود شود. عشق وسیله‌ای است برای رسیدن به سعادت (همان: ۱۷).

این نگرش، گویای این است که انسان باید به زندگی عادی خود پردازد و عاشق شدن، نباید مانع وی از پرداختن به این کار شود. در واقع او، از عشق تقدّس‌زدایی کرده و آن را در حدّ وسیله‌ای در نظر گرفته است؛ اما از نظر استاد، عشق زندگی است، عشق به چشم انسان، نور می‌دهد تا وی، زندگی را زیباتر ببیند. انسان باید عاشق شود و نباید به سبب رنج کشیدن، دست از عشق بکشد که این نگرش استاد، ریشه در تفکرات رمانتیکی و تاحدودی سنتی او دارد؛ اینکه انسان باید در راه عشق، ایثار داشته باشد و خود را نیز فدای آن کند. در پایان این گفت‌وگو، نظر هر دو شخصیت تعدیل و به این نتیجه ختم می‌شود که نباید به کسی آن قدر دل‌بست که در صورت شکست، فرد دچار اندوه زیاد شود (همان: ۱۸-۱۹).

در واقع نویسنده کوشیده است این دو نگرش به عشق را با هم ترکیب کند و تلقی «لذت‌گرایانه» از عشق را در کنار نگاه تقدّس‌گرا قرار دهد. از جمله جلوه‌های عشق جسمانی، عشق به جنس مخالف برای بقای نسل و ازدواج است که در جهان‌بینی سنتی، نگرش به آن تقریباً منفی بوده؛ اما در جهان‌بینی مدرن، این نوع عشق‌ها، امری رایج است. نتایج پژوهش‌ها نیز نشان می‌دهد در ایران، روابط عاشقانه پیش از ازدواج به‌ویژه در شهرها گسترش یافته است؛ روابطی که با ملاقات‌های عاشقانه همراه است؛ ملاقات‌هایی که به‌طور معمول به رابطه جنسی ختم می‌شوند (آزادارمکی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۸).

در داستان‌های دانشور، از جمله داستان کوتاه «مدل»، به این موضوع پرداخته شده است. در این داستان، از نظر مدیر مدرسه، این جلوه عشق جسمانی، امری نامطلوب است و بدین سبب، وی همواره بر آن است تا با تهدید، مانع رواج این امر شود. در مدرسه به دنبال یافتن فردی است که به لیلی، از شاگردان مدرسه، نامه عاشقانه نوشته است تا او را تنبیه و از مدرسه اخراج کند. در حقیقت نگرش او، همان نگرش سنتی درباره عشق بین دو نفر پیش از ازدواج است.

در مقابل فریده خانم، معلم ادبیات، بر اساس نگاهی مدرن به عشق جسمانی، این نوع عشق‌ها را بدون عیب می‌داند و از نظر وی، نمی‌توان جلوی آن را گرفت «حالا عیبی داره یک پسر به یک دختر کاغذ بنویسه؟ [...]» عشق قوی‌تر از اینه که بشود با خط تطبیق کردن و سر تراشیدن جلوش رو گرفت» (دانشور، ۱۳۸۱ الف: ۱۱۸)؛ البته از نظر او، عشق باید زمانی به سراغ آدم بیاید که انسان، کاری ماندگار کرده باشد؛ زیرا عشق سبب

می‌شود تا نیروی جوانی فلج شود «آدم‌هایی خوشبخت‌اند که عشق به‌موقع به‌سراغشان بیاید؛ یعنی وقتی بیاد که کاری برای خودشان در این دنیا کرده باشند. کاش اختراعی می‌کردن که نیروی جوانی با عشق فلج نشه.» (همان)

معلم تشریح نیز معتقد است که عشق، مربوط به دوران جوانی است «خانم دستم به دامن‌تان، اگر آدم به سن و سال من عاشق بشه، مسخره خاص و عام که می‌شه هیچی، پدر خودش هم درمی‌آد.» (همان: ۱۱۹) او بر این باور است که عشق در دوران جوانی، خوب است؛ اما باید مواظب بود این عشق، با رفتارهای نامناسب - انتقاد به مدیر مدرسه - دچار پژمردگی نشود «عشق با جوانی خوبه. همان‌طور که عطر با گل تازه شکفته - منتها نباید مثل آفت به‌جان گل افتاد و آن‌قدر دست مالیش کرد تا پژمرده بشه.» (همان) بنابر این نمونه، باید گفت دانشور، از نگرش مدرن درباره عشق جسمانی پیش از ازدواج جانبداری کرده است و بر آن بوده تا تابوهای مربوط به عشق جسمانی را در خانواده‌ها از بین ببرد و این عشق را به‌عنوان امری مثبت در جامعه و خانواده نهادینه کند.

در داستان کوتاه «زایمان» نیز دو تلقی از عشق دیده می‌شود «یکی که عشق را تنها هدیه جالب زندگی می‌بیند و یکی که عشق را به بند ناف آویزان دیده است.» (گلشیری، ۱۳۷۶: ۶۳). از نظر گاهی دیگر، می‌توان گفت در این داستان، دو نگرش ایدئالیستی و واقع‌گرایانه درمقابل هم قرار گرفته است. مهین، براساس نگرشی ایدئالیستی و رمانتیک‌وار، معتقد است حاصل عشق، فقط چیزهای خوشایند است. درمقابل اکرم، بر این باور است که در عشق جسمانی، درد و لذت باهم همراه است و این عشق، نمی‌تواند فقط لذت محض باشد؛ زیرا در جامعه آداب و رسوم، بایدها، نبایدها و تابوهایی وجود دارد که سبب می‌شود عاشق، نتواند از عشق لذت کامل ببرد. درواقع، نگرش وی، نگرشی مبتنی بر واقعیت‌ها و عرف‌های جامعه است «من عشق را مثل تو رمانتیک ندیده‌ام. من عشق را به بند ناف آویزان دیده‌ام در حال خونریزی که هرچه ارگتین بزنی، خون بند نیاد. عشق را دیده‌ام در ترس، ترس از پدر و مادر، ترس از زن و بچه، ترس از آبستنی. عشق را دیده‌ام در سقط جنین. عشق را دیده‌ام در چاقو که به سفیده ران خورده. آن‌هم برای یک لنگه ابروی همدم دندان‌طلا.» (دانشور، ۱۳۸۱ الف: ۹۳)

۲-۱-۳. ویژگی‌های معشوق زمینی و جلوه عشق در عاشق و معشوق

از جمله موضوع‌های مطرح در داستان‌های دانشور، به‌خصوص در داستان‌های آغازینش، بیان ویژگی‌های معشوق و جلوه عشق، در عاشق و معشوق است؛ برای نمونه در داستان کوتاه «اشک‌ها»، معشوق افزون بر ویژگی‌های جسمانی، باید زیبایی درونی نیز داشته باشد. این ویژگی، تحت تأثیر صفت «آن» که شاعرانی

مانند حافظ برای معشوق آورده‌اند، به معشوق نسبت داده شده است «زیاروی باید دل زیبا و روح زیبا داشته باشد تا عشق به او دیر پاید و پایدار ماند. باطن نیکو، سخن شیرین، دل پاک و صفای ضمیرش، احساسات را تحریک کند. پاکی و درستی و سلامت نفسش، عقل ما را راضی بدارد. اگر چنین موجودی باشد، کیست که سینه از عشقش مالا مال نکند.» (دانشور، ۱۳۲۷: ۱۳)

دانشور، اصل عشق را مبتنی بر خوبی، درستی و زیبایی می‌داند و علت سرد شدن عشق را پس از ازدواج، در رابطه با همین موضوع تحلیل می‌کند؛ اینکه عاشق پی می‌برد معشوق کامل نیست «برای اینکه بعد از ازدواج معشوق خود را می‌شناسیم و می‌بینیم که عاشق چه موجود ناقصی بوده‌ایم. می‌بینیم پسندیده‌ایم و پرستیده‌ایم؛ ولی دل در پای معشوقی احیاناً زشت‌خوی افکنده‌ایم که از کمال برخوردار نیست.» (همان: ۱۴)

در ادب غنایی و عرفانی فارسی، معشوق مستغنی و بی‌نیاز است و عاشق، نیازمند و فقیر (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۸۴). در بیان جلوه عشق در عاشق و معشوق نیز دانشور تحت تأثیر این نگرش سنتی است. به‌باوی وی، عشق، «در عاشق نیاز و سوز، رخ زرد و اشک گرم، زاری و نزاری به‌بار آورد و در معشوق، جلوه و ناز، طنّازی و توانایی و زیبایی بی‌نهایت نشان دهد.» (دانشور، ۱۳۲۷: ۱۵)

۲-۳-۱-۳. رابطه بین عشق جسمانی و ازدواج

در جوامع سنتی «خانواده کانون اصلی دلبستگی عاطفی یا وابستگی برای اعضایش نبود.» (گیدنز، ۱۳۸۱: ۴۲۹)؛ اما در دوران مدرن، افراد براساس عشق و تصمیم فردی، همسر آینده خود را انتخاب می‌کنند. «شکل‌گیری این ارتباط میان عشق و زناشویی و نهادینه شدنش را در قالب خانواده هسته‌ای و روابط صمیمانه زناشویی ناشی از بازآرایی جایگاه فرد در محیط جدید مدرن می‌دانند.» (وکیلی، ۱۳۸۳: ۲). در ایران نیز این سیر دیده می‌شود «امروزه ازدواج از قید و بندهای خانواده رها شده، اندک‌اندک برخی از قیود اجتماعی نیز کنار می‌رود و به‌صورت آشکار یا پنهان، تنها بر عشق و علاقه و امیال شخصی زوج تأکید می‌شود.» (اعزازی، ۱۳۸۹: ۱۰۰)

دانشور در تمام مجموعه داستان‌ها و رمان‌هایش، به این موضوع پرداخته است. در داستان «کلید سُل» از عشق بین استاد و شاگردش، سخن گفته شده؛ استادی که عاشق است؛ ولی خانواده شاگردش، می‌خواهند او را به‌سبب پول و مقام، به ازدواج فردی دیگر دریاورند (دانشور، ۱۳۲۷: ۸۱). در حقیقت این داستان، نشان‌دهنده تقابل بین نگرش سنتی - ازدواج براساس نظر خانواده - و مدرن - ازدواج بر مبنای عشق و نظر فردی - است که در پایان، استاد و شاگردش، باهم ازدواج می‌کنند (همان: ۸۳) و بدین ترتیب نگرش مدرن بر سنتی غلبه می‌یابد. در داستان «کلاغ کور» نیز به این مسئله پرداخته شده است اگر در ازدواج به علاقه و

عشق دختر توجه نشود، وی همواره دچار عذاب خواهد بود؛ چنان که در این داستان، پروین را به عقد پسر درمی آورند که به او علاقه ندارد و به سبب عشق ورزی دروغین، همواره روحش در رنج است (همان: ۱۱۲). مهم ترین جلوه عشق جسمانی در رمان جزیره سرگردانی و ساربان سرگردان، بین هستی با مراد و سلیم است (دانشور، ۱۳۸۰ ب: ۷۱). هم هستی عاشق این دو است و هم آنان به هستی عشق می ورزند. در این رمان، دانشور کوشیده است نشان دهد انسان برای انتخاب همسر و شوهر، ممکن است عاشق افراد مختلفی شود؛ اما ازدواج و عشق ورزی با افرادی به نتیجه مثبت پایان می یابد که در کج مقابل بین آن دو فرد وجود داشته و تفکر ایشان به هم نزدیک باشد، شوهر به خواسته های زن اهمیت بدهد و او را آن گونه که هست، بپذیرد. هستی ابتدا با سلیم ازدواج می کند؛ اما داشتن دو تفکر متفاوت و اهمیت قائل نشدن برای فردیت هستی، سبب می شود ازدواج مبتنی بر عشق آنان، به شکست منجر شود. در ادامه در رمان ساربان سرگردان، هستی با مراد که از نظر اندیشه به او نزدیک تر و برای فردیتش احترام قائل است، ازدواج می کند «و عشق ورزی آن دو از بارقه نور الهی به آن چنان شعله ای بدل شد که نمی شود نوشت؛ چرا که قلم هم خواهد شکافت.» (دانشور، ۱۳۸۰ ج: ۳۰۷)

دانشور از عشق هایی که برای زن و مرد فقط جنبه سرگرمی دارد، انتقاد کرده است؛ چنان که در داستان «صورت خانه» به انتقاد از عشق های رمانتیکی پرداخته که در گذشته های دور اتفاق می افتاده و شهزاده ای، عاشق شهدختی می شده است. در این داستان، آن گونه که از زبان دایه دختر بیان می شود، این نوع عشق ها، بیشتر برای رفع خستگی و سرگرمی بوده است «خوب در این قصر درندشت حوصله دختر سر می رود. اگر عشق بازی نکند، چه کند؟» (دانشور، ۱۳۸۱: ۲۰۵). جوخی در مقابل، به انتقاد از او می پردازد و از چنین ازدواج هایی انتقاد می کند «جوخی خان خشمگین داد زد که ای دایه! مگر این دختر فقط برای عشق بازی خلق شده.» (همان) بدین ترتیب بازنمایی چنین عشق هایی در داستان های دانشور با بدنمایی همراه بوده است.

۲-۳-۱-۴. عشق خائانه

دانشور، با دید انتقادی به عشق هایی پرداخته که در آن ها خیانت زن و مرد به یکدیگر دیده می شود. وی، در داستان هایش همواره به حمایت از زنان پرداخته و با مخاطب قرارداد مردان، بر آن بوده است تا افراد را از چنین عشق هایی که به ازدواج نیز منتهی می شوند، بر حذر دارد. نویسنده، ریشه این نوع عشق ورزی ها را هم در رسوم سنتی جامعه می بیند و هم مدرن. در نگرش سنتی، رسم چند همسری، به مردان اجازه می دهد تا آنان به زنان مختلفی عشق بورزند و بر اساس نگرش متأثر از غرب نیز عده ای، آزادی را تعبیر به ولنگاری جنسی کرده اند که این امر، در شکل گیری عشق خائانه مؤثر بوده است.

دانشور در داستان‌های خود به انتقاد از هردو نگرش پرداخته و بر عشق بین یک زن و یک شوهر تأکید کرده است. در داستان‌های وی، عاشق، باید فقط به یک معشوق دل ببازد. عاشقی که دل در گرو چند معشوق دارد، عاشق صادق نیست. دایره یک مرکز دارد و اگر مرکزش به هم بخورد، وضع آن دگرگون می‌شود (دانشور، ۱۳۲۷: ۱۴)، عشق نیز این گونه است و باید یک مرکز - معشوق - داشته باشد. عنوان داستان کوتاه «یک سر و یک بالین» (۱۳۸۰ الف) نیز نشان‌دهنده این نگرش است که در محیط خانواده، زن و مرد فقط باید به هم عشق بورزند.

او برای نهی افراد از عشق به ویژه به افرادی غیر از همسر خود، موضوع آواره شدن زنان را برجسته کرده است که نشان از نگرش فمینیستی او دارد؛ برای مثال در رمان *سووشون*، عشق بین حاج آقا و سودابه، موجب آواره شدن زن اول حاج آقا می‌شود. در گفت‌وگوی دختر حاج آقا با سودابه، به این امر اشاره می‌شود: «از چه چیز پدر من خوش آمده که مادرم را آواره کرده‌ای.» (دانشور، ۱۳۹۷: ۷۸). صفت به کاررفته برای این عشق «رسواکننده» است (همان) که این صفت نیز نشان از نگرش منفی نویسنده به چنین ازدواج‌هایی دارد. در این داستان نیز ننه فردوس هنگام سخن گفتن از شیوه ازدواج خود، به خیانت شوهرش و عشق او به زنان مختلفی همچون نیمتاج سخن می‌گوید «ماه اول عروسی مان بود که عاشق نیمتاج، زن مسعودخان دندان‌طلا شد.» (همان: ۹۰) یا «آخری‌ها عاشق خانم صد تومانی شد.» (همان: ۹۱) که در نهایت این عشق‌ورزی‌های شوهر، سبب ازهم‌پاشیدن خانواده می‌شود که در این میان، ننه فردوس دچار رنج می‌شود. در رمان *جزیره سرگردانی و ساریان سرگردان* نیز عشرت متأثر از اندیشه‌های مدرن، به دنبال شکستن «سد جنیست» است که به سبب بدفهمی موضوع، به شخصیت‌هایی مانند مردان توسلی عشق می‌ورزد «به من گفته که عاشق مردان توسلی است.» (دانشور، ۱۳۸۰ ب: ۲۴۳).

این عشق‌ورزی نیز نتیجه‌ای جز آسیب‌دیدن خود زن و متزلزل شدن خانواده‌اش ندارد. در داستان «اشک‌ها»، دختر دانشجو، عاشق استادش می‌شود و وقتی می‌فهمد استاد، پیش از این ازدواج کرده است، دچار اندوه می‌شود (دانشور، ۱۳۲۷: ۲۹) و سرانجام به این نتیجه می‌رسد که نباید کاری کند بین استاد و زنش اختلاف ایجاد شود (ر.ک: همان: ۴۸) که بر اساس این نمونه‌ها، می‌توان گفت دانشور در طرح موضوع عشق خائنه، بر اساس بینش فمینیستی‌اش، به طرفداری از زنان پرداخته و با بیان درد و رنج‌های زنان، به دنبال این بوده است که این نوع عشق‌ها را از خانواده ایرانی دور کند.

۲-۳-۲. عشق به انسانیت و عشق اجتماعی

از دوره مشروطه به بعد، پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی و توجه نشان دادن به خواسته‌های مردم، از

دغدغه‌های مهم قشرهای مختلف جامعه می‌شود که تأثیر این امر بر ادبیات فارسی، شکل‌گیری ادبیات مردمی و توجه نشان‌دادن به خواسته‌های آنان است. دانشور نیز به‌عنوان نویسنده‌ای اجتماع‌گرا، از همان نخستین داستان‌هایش، به جامعه و مشکلات مختلف آن، به‌خصوص مسائل زنان توجه نشان داده است که این امر، نشان از دلبستگی او به مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه دارد؛ اما عشق به انسان‌ها و اجتماع، به‌عنوان یک موضوع داستانی، در داستان‌های نخستین وی جایگاه چندانی ندارد.

در معدود داستان‌هایی مانند «یادداشت‌های یک خانم آلمانی»، از عشق بین انسان‌ها به‌طور عام سخن گفته شده است؛ اینکه در این زمینه هیچ‌رنگ و نژادی نباید تأثیر داشته باشد و انسان‌ها باید بتوانند بدون هیچ‌مانعی به همدیگر عشق بورزند؛ چنان‌که از زبان خانم آلمانی بیان می‌شود «فرانسوی بتواند آلمانی را دوست بدارد و آلمانی روسی را...» (دانشور، ۱۳۲۷: ۷۲). دانشور، در رمان *سوشون*، این نوع عشق‌ورزی را برجسته کرده است.

از نظر یوسف، عشق‌ورزی برخلاف کینه و نفرت، دل انسان را روشن می‌کند «دل آدم عین یک باغچه پر از غنچه است. اگر با محبت، غنچه‌ها را آب دادی، باز می‌شوند. اگر نفرت ورزیدی، غنچه‌ها پلاسیده می‌شوند. آدم باید بداند که نفرت و کینه، برای خوبی و زیبایی نیست، برای زشتی، بی‌شرفی و بی‌انصافی است.» (دانشور، ۱۳۹۷: ۲۹) و از پسرش می‌خواهد از همین دوران کودکی، دلش را به محبت، انس دهد تا در بزرگی سالی آماده دوست داشتن چیزهای زیبا باشد. براساس این فلسفه است که خود به افراد جامعه به‌ویژه فرودستان عشق می‌ورزد و زندگی خود را وقف محرومان و دفاع از حق آنان می‌کند تا جایی که در این راه کشته می‌شود؛ البته این عشق‌ورزی به اجتماع در این رمان، همواره گروه‌های وسیعی از مردم را دربر نمی‌گیرد و گاهی شامل مجموعه کوچکی مانند خانواده می‌شود؛ چنان‌که عشق‌ورزی زری، محدود به خانه و خانواده است. زری در گفت‌وگویی با یوسف، این‌گونه نگرش خود را در این باره نشان می‌دهد: «مگر دیشب نمی‌گفتی شهر من این خانه است؟ زری خندید و گفت: ها، بله. این شهر من است و وجب به وجبش را دوست دارم. تپه پشتش، ایوان سرتاسری دور عمارت، دو جوی آب دو طرف خرنند، آن دو تا درخت نارون دم باغ...» (همان: ۲۶).

این نوع عشق‌ورزی محدود، موجب شده تا زری، نتواند درست در مقابل رویدادها تصمیم بگیرد «زری به خانه، شوهر و فرزندان عشق می‌ورزد؛ اما این عشق، او را در مناسبات اجتماعی و تصمیم‌گیری‌هایش ضعیف ساخته است. او در مقابل رویدادها، نمی‌تواند واکنش نشان دهد؛ چون هراس دارد مبادا خانواده کوچکش درهم بشکند» (دهم‌رده و شرفی، ۱۳۹۶: ۷۰)؛ اما در پایان داستان و پس از کشته‌شدن یوسف،

دچار تحول می‌شود و بعد از آن، همچون یوسف به عشق در معنای وسیع انسانی آن می‌اندیشد.

۲-۳-۳. عشق و طبیعت

در آثار دانشور، گاهی از عشق عناصر طبیعت به هم - از راه شخصیت‌بخشی به طبیعت - سخن گفته شده است؛ برای مثال در داستان کوتاه «اشک‌ها»، زمانی که دختر دانشجو از خانه استاد بیرون می‌آید، عناصر طبیعت را عاشق هم می‌بیند «درختان که تازه پیرهن از اطلس سبز برتن کرده بودند، سر در گوش هم آورده، نجوایی عاشقانه داشتند.» (دانشور، ۱۳۲۷: ۴۰) یا در داستان کوتاه «زایمان»، وقتی مهین به آسمان و کوه می‌نگرد، این‌گونه خیال‌پردازی می‌کند که کوه و آسمان به هم عشق می‌ورزند «ثمره عشق آن‌ها چیست؟ ستاره‌هایی که می‌درخشند؟ زمین که بارور می‌شود؟ درخت‌ها که می‌شکفند؟ آبی که در جوی زمزمه می‌کند.» (دانشور، ۱۳۸۱: ۱۰۰)

عشق انسان به طبیعت نیز از دیگر موضوع‌های فرعی و مکرر در داستان‌های دانشور است؛ برای مثال در داستان پیش‌گفته، دختر دانشجو، طبیعت را زیبا می‌بیند؛ بدین سبب به آن عشق می‌ورزد و می‌خواهد در برابر زیبایی آن سجده کند «از کوه گردن‌کش گرفته تا کوچک‌ترین جوانه‌ای که تازه مژده فروردین به او رسیده است، عشق می‌ورزم. نزدیک بود زانو به زمین نهم و خاکی که می‌گویند ما را از آن آفریده و هم به آغوش وی خواهندمان سپرد، بوسه زنم.» (همان: ۴۲) موضوع داستان کوتاه «سوترا»، عشق عبدل به دریا و پری دریایی است: «من عاشق دریا بودم.» (همان: ۲۴۱) در رمان سوشون نیز جلوه‌های عشق به مظاهر مختلف طبیعت را می‌توان دید؛ چنان‌که زری، به طبیعت عشق می‌ورزد و از آن لذت می‌برد و خسرو، عاشق کره‌اسبش، سحر است (دانشور، ۱۳۹۷: ۸۱).

۲-۳-۴. عشق عرفانی

دانشور در کنار پرداختن به مسائل مادی و مدرن جامعه، به مسائل معنوی و عرفانی که ریشه در فرهنگ سنتی ایران دارند، توجه نشان داده است. در آثار وی، سه گفتمان و رویکرد درباره عرفان دیده می‌شود: در گفتمان سنتی، بر به کارگیری عرفان به همان شکل سنتی تأکید، در گفتمان مدرن، عرفان نفی و در گفتمان سنتی تعدیل شده، متناسب با جامعه مدرن امروزی، عرفان تغییر و تعدیل شده است (صفری و ظاهری عبدوند، ۱۳۹۷: ۱۳۲). به‌باور دانشور، نسل جوان جامعه ایرانی، بین نگرش‌های مختلف، سرگردان هستند که راه‌هایی از این سرگردانی، تمایل به عرفان سنتی تعدیل شده است (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۴۵). بر این اساس، وی به عشق عرفانی نیز توجه نشان داده است. از نظر سیر تحول و تطور، عشق عرفانی، در نخستین آثار دانشور جایگاه چندانی ندارد و بیشتر در اثر متأخرش، یعنی رمان جزیره سرگردانی و ساریان سرگردان، به

این موضوع پرداخته است که علت آن را باید در اندیشه بازگشت به جهان بینی سنتی نویسنده در این دوره دانست.

چیستی عشق، جایگاه آن در نظام آفرینش و انسان شناسی عرفانی، از جمله مباحث مطرح درباره عشق عرفانی در این اثر هستند. در خانه سیمین، هستی و سیمین، رساله یکی از دانشجویان را که درباره نگرش شیخ اشراق، شهاب الدین سهروردی، درباره عشق است، می خوانند و با این شگرد، خواننده به جایگاه عشق در نگرش عارفان آشنا می شود. در این رساله نوشته شده است خداوند، ابتدا عقل را آفرید که سه صفت داشت: شناخت حق، شناخت خود و شناخت آنکه نبود پس بیود. از این سه صفت، به ترتیب، حسن، عشق و اندوه به وجود آمد. عشق، با حسن انس داشت، از تبسم حسن، مضطرب و محو جمالش شد. بعد از وصال، فراق روی نمود؛ بدین سبب اندوه، با عشق در آویخت و از این آویختگی، آسمان و زمین قدم به عرصه وجود گذاشت (همان: ۶۲).

در ادامه نیز از ورود حسن به شهرستان وجود آدم سخن گفته می شود و آمدن عشق و اندوه، به دربار او و اینکه عشق به هر کس جای ندهد و اگر جایی فرود آید، ابتدا حزن را می فرستد و سپس خود فرود می آید. نتیجه ورود او نیز خراب کردن ناهمواری ها و درست کردن نادرستی هاست. پس از پاک سازی، عشق، برای وصال، قصد درگاه حسن کند. در ادامه از دید سهروردی، بیان می شود که چون عشق به ما استعداد وصل می دهد، باید بدان تسلیم شویم (همان)؛ همچنین گفته می شود عشق، شحنه دو عالم است و پرورده ازل؛ بنابراین قدم در هر جا بگذارد، باید نفس را در مقابل او قربانی کرد. در پایان نیز به ریشه واژه عشق، اینکه از عشقه گرفته شده است؛ گیاهی که به درخت می پیچد و همچنان می رود تا جمله درخت را و همه نم آن را بگیرد تا خشک شود، اشاره می شود (همان: ۶۴-۶۵).

پس از طرح جایگاه عشق در عرفان و نظر عارفان درباره آن، گفتمان ها و نظرهای مختلف درباره عشق و جایگاه آن مطرح می شود. سلیم که دلبسته این نگرش هاست، گفتمان سنتی درباره عشق عرفانی را می پذیرد. وقتی هستی در گفت و گوی با سلیم، بیان می کند «اشتیاق خدایی را دارم که عشق و امید است» (دانشور، ۱۳۸۰: ۳۷)، سلیم می گوید خدا عشق و امید است و «همان طور که سعدی نقل کرده از رنگ گردن به ما نزدیک تر است، ما را می کشاند و از کشش او، شوق وصال در ما انگیزه می شود.» (همان) گفتنی است این گفتار سلیم به جذبه در عرفان اشاره دارد که مراد از آن، کشش سالک از سوی حق است. از نظر عارفان، سالکان چند دسته هستند که یک دسته از آنان، مجذوبان سالک هستند که بر اساس عنایت و کشش حق، راه سیر و سلوک را طی می کنند (نسفی، ۱۳۸۶: ۷۶).

هنگامی که مراد به انتقاد از نگرش‌های عرفانی به‌خصوص دربارهٔ هفت شهر عشقِ عطار و منزل حیرت می‌پردازد، سلیم از آن دفاع می‌کند و می‌گوید: «نظام روحانی عرفان را به‌وسیلهٔ کلمه نمی‌توان دریافت. تجارب روحی و خواطر غیر قابل ارتباط است. ما خیال می‌کنیم مفاهیم را منتقل می‌کنیم...» (دانشور، ۱۳۸۰ ب: ۳۲۳)؛ اما سیمین، نگرشی مخالف با او دارد. سیمین در پاسخ به هستی، از عشق به‌عنوان یکی از گرایز انسان نام می‌برد و نگرش عرفانی را نمی‌پذیرد «نه، شادمانی و عشق جزو گرایز بشری است. چرا باید عشق، چون عشقه به درخت تن آدم بیچد و شاخ و برگ این گران‌ترین درخت جهان را خشک کند؟» (همان: ۶۴) که نگرش او، بیشتر متأثر از رویکرد روان‌شناختی امروز به عشق است. سیمین، عشق را تا حدّ مسائل جنسی و غریزی فروآورده و آن را از ملکوت، به عالم ماده کشانده است.

مراد نیز با نگرشی سیاسی و مارکسیستی به نقد این نظریه می‌پردازد. از نظر او، چنین نگرشی به عشق در عرفان، حاصل جامعهٔ استبدادی و استعماری است: «این غم‌نامهٔ گسترده و وسیعی که ادبیات ما را تشکیل می‌دهد، به‌جز موارد استثنائی، زادهٔ فرهنگ استبدادی و در زمانهٔ ما، زادهٔ فرهنگ استبدادی - استعماری ماست» (همان)؛ بنابراین آن را شایستهٔ انسان امروز نمی‌داند؛ اما در دل هستی، نوعی دلبستگی به عشق عرفانی دیده می‌شود «سهروردی از ورای اعصار، دل هستی را در مشت گرفته بود تا راز عشق را بر او فاش بکند. یک نجوا از راهی بس دور در گوشش زمزمه می‌کرد: زهی عشق، زهی عشق که ما راست خدایا.» (همان) هستی، نماد نسل جوان ایرانیست که بین گرایش‌ها و گفتمان‌های مختلف جامعه، سرگردان است و هنوز نمی‌داند در این زمینه، چگونه باید بیندیشد و به کدام سمت گرایش کامل بیابد؛ بنابراین فقط نگرش‌های دیگران را به‌ویژه در زمینهٔ عشق و آن‌هم عشق عرفانی جو یا می‌شود؛ اما به‌صورت کامل آن‌ها را نمی‌پذیرد؛ نه نگرش سیمین و مراد را می‌پذیرد و نه نظر سهروردی و سلیم را.

گفتنی است در نگرش عارفان، عالم ملک و طبیعت، هرچند نازل‌ترین مرتبه از مراتب وجود است و در انتهای قوس نزول قرار دارد، به‌جهت آنکه طبیعت بنابر مرتبت خود، بهره‌هایی از وجود حق دارد، شأن و مرتبهٔ مهمی دارد (گلستان حبیبی، ۱۳۸۳: ۲۴) و در نگرش عرفانی، افزون بر انسان، طبیعت نیز به خدا عشق می‌ورزد. براساس نگرش عارفانی همچون مولانا، جهان براساس عشق خلق شده است، همهٔ موجودات به خالق خود عشق می‌ورزند و عشق، حالت فراروندگی و سوق دادن ایشان را به‌سوی حق دارد (چیتیک، ۱۳۸۲: ۲۳۲).

دانشور در داستان‌های نخستینش، متأثر از دیدگاه عارفان، از عشق عناصر طبیعت به خداوند سخن گفته است؛ برای نمونه در داستان کوتاه «اشک‌ها»، دختر دانشجو می‌گوید: «همهٔ موجودات عاشق سرگشتهٔ اویند.

اگر آسمان عاشق نبود، سینه‌اش صفایی نداشت. اگر خورشید دل به مهر وی نسپرد، نور نداشت و گرمی او به این حد نوازش کننده و دلپذیر نبود...» (دانشور، ۱۳۲۷: ۲۷) که این سخنان او، برگرفته از شعر مولاناست:

اگر این آسمان عاشق نبودی	نبودی سینه او را صفایی
وگر خورشید هم عاشق نبودی	نبودی در جمال او ضیائی
زمین و کوه اگر نه عاشق‌اندی	نرستی از دل هر دو گیاهی
اگر دریا ز عشق آگه نبودی	قراری داشتی آخر به جایی

(مولوی، ۱۳۶۲: ۹۹۳)

۲-۳-۵. عشق آمیزه‌ای: پیوند بین عشق زمینی و عرفانی

درباره رابطه عشق زمینی و عرفانی این نظر وجود دارد که «المجاز فطرة الحقیقه» (فروزانفر، ۱۳۶۷: ۸۶). عاشق ابتدا مجذوب زیبایی جسمانی و روح معشوق زمینی و پس از آن، به رؤیت حقیقت مطلق می‌رسد؛ اما دانشور عشق جسمانی را راهی برای رسیدن به عشق عرفانی و آسمانی نمی‌داند، بلکه آن‌ها را به هم و به زندگی پیوند می‌دهد. از نظر دانشور عشق، پیوندی بین انسان، خدا، اجتماع و طبیعت است. در رمان ساریان سرگردان، در شخصیت هستی، تمام جلوه‌های عشق مانند عشق جسمانی، عرفانی، اجتماعی و عشق به طبیعت را در پیوند با یکدیگر و در پیوستگی با زندگی می‌توان مشاهده کرد. در حقیقت او به مرتبه «جمع» در زمینه عشق و پیوند آن با زندگی می‌رسد «کوشش بسیار کرده‌ام که به تمامیت برسم. اگر زنده ماندم یک خانه‌تکانی ذهنی کامل می‌کنم. در خواب خودم را دیدم که مجموع شده‌ام.» (دانشور، ۱۳۸۰: ج ۱۰۱)

هستی هم عاشق مراد - دارای عشق جسمانی - است (همان: ۹۸) و هم در گفت‌وگو با مراد، از ارتباط معنوی و عاشقانه بین انسان، خدا و طبیعت سخن می‌گوید. او سبزی خاها را زبان خدا می‌داند و بر این باور است که اکنون به خداوند نزدیک شده و خداوند با این سبزی، پیامش را به او رسانده است «برخلاف تو احساس می‌کنم که الآن خدا به من نزدیک است که پیغامش را با سرسبزی سر خاها به من می‌رساند.» (همان: ۹۴) یا «خنکای هوا، درخشش ستاره‌ها و آسمان، آن قدر عمیق بود که می‌شد گفت: خدا آنجاست. خدای نادیدنی و ناشناختنی. خدایی که با همه جور زبان با تو حرف می‌زند، حتی با صدای زنگ شتر ساریان، با سکوت کوه مجاور، کوه سرگردان؛ با ستاره‌ها که چشمک‌زدنشان، پیام اوست.» (همان: ۱۰۵)

درباره عشق به انسانیت و اجتماع نیز معتقد است یک طبقه در دنیا وجود دارد و آن هم طبقه انسانی است. او به انتقاد از غرب می‌پردازد که انسان را شبیه ماشینی می‌داند و با نگاهی انتقادی درباره دانش

روان کاوی می‌گوید: «روان کاوان هم بیماران را وامی‌دارند که عقده‌گشایی کنند، در زندگی عادی هم همین ابراز را تجویز می‌کنند. نتیجه‌اش افسارگسیختگی، ولنگاری جنسی، خشونت، سیاست‌بازی و مواد مخدر است.» (همان: ۱۰۰) درمقابل، به ستایش از انسان‌شناسی شرق می‌پردازد که مؤلفه‌های آن مبتنی بر عشق به انسان، خود و خداست «اما شرق یاد می‌دهد که بر خود مسلط باشیم و عشق بورزیم و خود را در راه خدا فنا کنیم.» (همان)

از نظر دانشور، با وجود همه جنگ‌ها و مصیبت‌ها، زندگی بشر به عشق و محبت‌ورزیدن ختم می‌شود. این امر در دو صحنه‌ای که هستی در خواب با طوطک سخن می‌گوید، بیان می‌شود. در صحنه اول طوطک، خود را پیام‌آور از سوی نام‌مهرین، به نفس مطمئنه، معرفی و از محبت و عشق‌ورزیدن، به‌عنوان پیام خود یاد می‌کند؛ محبتی که «مخرج مشترک و عامل تمامیت همه آدم‌هاست» (همان: ۱۳۲) در پاسخ به پرسش هستی درباره زندگی، آن را سرودی می‌داند که باید «بامحبت» خواندش (همان). هستی از نابسامانی‌های زندگی حرف می‌زند و طوطک، می‌گوید اسم شب، «محبت‌ورزیدن» است (همان: ۱۳۳). در صحنه پایانی داستان نیز طوطک بیان می‌کند سرانجام زندگی انسان‌ها به عشق‌ورزیدن ختم می‌شود: «اینک ستیزه و ناهماهنگی و ناسازگاری بر جهان چیره شده است و دود اندوه، جهان را تیره و تار کرده است. طول خواهد کشید تا نهال عشق و آرامش بروید و پلیدی نابودکننده از میان برخیزد.» (همان: ۳۰۵). از نظر دانشور، جهان عرصه نبرد بین جنگ و عشق است که سرانجام در این نبرد، عشق به پیروزی می‌رسد و براساس خواست خداوند، عشق عامل پیوند بین انسان‌ها باهم و با خداوند می‌شود: «میراث مشترک الهی این است که آدمی را به آدمی و آدمیان را به خدا پیوندد و عشق، به گونه نور هدایتگر کائنات به پیروزی دست یابد.» (همان)

۳. نتیجه‌گیری

دانشور در آغاز متأثر از نگرش‌های دوران مدرن، عشق را از نیروهای غریزی بشر می‌دانست که موجب لذت‌بردن انسان در زندگی می‌شود؛ اما در ادامه متأثر از نگرش‌های سنتی و عرفانی، آن را به‌عنوان نیروی قدسی تعریف می‌کند. در آثار دانشور عشق سه جلوه زمینی، عرفانی و در نهایت آمیزه‌ای می‌یابد. از نظر وی، عشق جسمانی، از جلوه‌های عشق زمینی، باید مبنای تشکیل خانواده قرار گیرد؛ اما او با نگرشی فمینیستی به انتقاد از عشق‌های خانثانه پرداخته است؛ زیرا به‌باور او این نوع عشق چه از جانب مردان و چه از جانب زنان، سبب می‌شود به زندگی زنان آسیب رسانده شود. از نظر سیر تطور و تحول، این موضوع تقریباً در تمام داستان‌های دانشور مطرح شده که این امر، نشان‌دهنده دغدغه نویسنده در این زمینه است.

دانشور، به موضوع عشق به انسانیت و عشق اجتماعی، بیشتر در رمان سووشون، توجه نشان داده است که

این مسئله، نشان‌دهنده گذر نویسنده از تفکر رمانتیسم و رمانتیسم اجتماعی، به اندیشه‌های رئالیستی است. پیامد عشق اجتماعی چه عشق به خانواده و چه عشق به اجتماع، تلاش برای بهبود زندگی انسان‌ها، حداکثر در محدوده یک مرز جغرافیایی مشخص است. جلوه‌های عشق به طبیعت تقریباً در بیشتر داستان‌های دانشور به عنوان موضوعی فرعی و گاهی کم‌اهمیت مطرح شده است. دانشور گاهی از عشق انسان به طبیعت سخن می‌گوید، گاهی از عشق ساری در بین عناصر طبیعت و در برخی مواقع، متأثر از نگرش‌های عرفانی، طبیعت را تجلی خداوند و عامل پیام‌رسان بین خداوند و انسان دانسته است.

دانشور، به عشق عرفانی، بیشتر در رمان *جزیره سرگردانی* و *ساریان سرگردان* پرداخته است که این امر، نشان‌دهنده بازگشت او به اندیشه‌های سنتی هرچند با دید انتقادی است. در رمان پیش‌گفته، دانشور ضمن بیان دیدگاه عارفان ایرانی درباره عشق عرفانی، براساس گفت‌وگوهای مدرن نیز به نقد آن پرداخته است. وی در آخرین اثرش، *ساریان سرگردان*، به تمام جلوه‌های عشق و پیوند آن‌ها باهم - عشق آمیزه‌ای - و با زندگی پرداخته است. دانشور، عشق زمینی را پلی برای رسیدن به عشق عرفانی نمی‌داند؛ بلکه این دو در پیوند باهم و در کنار هم مطرح می‌شوند. دانشور، بر این باور است که در نهایت زندگی بشر، برخلاف زندگی پر از آشوب معاصر، به آرامش و عشق پیوند زده خواهد شد که این امر، نشان از نگرش مثبت او به زندگی دارد.

کتابنامه

آرگایل، مایکل (۱۳۸۶)، *روان‌شناسی شادی*، ترجمه مسعود گوهری انارکی؛ حمید طاهر نشاط‌دوست؛ حسن پالاهنگ و فاطمه بهرامی، اصفهان: جهاد دانشگاهی واحد اصفهان.

آزادارمکی، تقی؛ محمدحسین شریفی ساعی؛ مریم ایثاری و سحر طالبی (۱۳۹۰)، «سنخ‌شناسی الگوهای روابط جنسی پیش از ازدواج در ایران»، *جامعه‌پژوهی فرهنگی*، پژوهشگاه علوم انسانی، دوره ۲، شماره ۲، صص ۱-۳۴.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۲۹۷)، *قانون فی الطب*، تهران: دار الطباعة علی قلی خان.

اعزازی، شهلا (۱۳۸۹)، *جامعه‌شناسی خانواده: با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۶۶). *عبر العاشقین*، تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران: منوچهری.

پک، اسکات (۱۳۸۰)، *هنر عاشقی*، ترجمه زهرا ادهمی، تهران: خاتون.

پورنامداریان، تقی (۱۳۸۴)، *در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی*، تهران: نشر سخن.

تسلیمی، علی (۱۳۸۸)، *گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران (داستان)*، تهران: کتاب آمه.

چیتیک، ویلیام (۱۳۸۲)، *راه عرفانی عشق: تعالیم معنوی مولوی*، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران: پیکان.

- خداپناهی، محمد کریم (۱۳۹۶)، *انگیزش و هیجان*، تهران: سمت.
- دانشور، سیمین (۱۳۲۷)، *آتش خاموش*، تهران: علمی.
- (۱۳۸۰ الف)، *به کی سلام کنم؟*، تهران: خوارزمی.
- (۱۳۸۰ ب)، *جزیره سرگردانی*، تهران: خوارزمی.
- (۱۳۸۰ ج)، *ساریان سرگردان*، تهران: خوارزمی.
- (۱۳۸۱)، *شهری چون بهشت*، تهران: خوارزمی.
- (۱۳۹۷)، *سووشون*، تهران: خوارزمی.
- دانیو، آنده مورالی (۱۳۸۴)، *جامعه‌شناسی روابط جنسی*، تهران: توس.
- دهقانیان، جواد و زینب مریدی (۱۳۹۱)، «بررسی مفهوم زندگی در رمان سووشون بر پایه نشانه‌شناسی رنگ سیاه»، *ادبیات پارسی معاصر*، سال دوم، شماره اول، صص ۶۵-۸۸.
- دهمدره، حیدرعلی و سمیرا شرفی (۱۳۹۶)، «بررسی تطبیقی نگاه زنانه سیمین دانشور و غادة السمان»، *ادبیات تطبیقی*، سال ۹، شماره ۱۷، صص ۶۱-۷۹.
- ستاری، جلال (۱۳۸۸)، *سیمای زن در فرهنگ ایران*، تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۷۴)، *عشق صوفیانه*، تهران: نشر مرکز.
- شادرو، محمدرضا؛ شهرام پرستش؛ حسن محدثی گیلوایی و یوسف پاکدامن (۱۳۹۷)، «ریشه‌های اجتماعی تحول مفهوم عشق در شعر ایران، بررسی جامعه‌شناختی تحول مفهوم عشق در نه دفتر عاشقانه دهه ۸۰»، *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، دوره ۱۰، شماره ۱، صص ۱-۳۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، *سبک‌شناسی شعر*، تهران: نشر میترا.
- صفری، جهانگیر و ابراهیم ظاهری عبدوند (۱۳۹۷)، «گفت‌و‌مان عرفان در رمان جزیره سرگردانی و ساریان سرگردان»، *پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت*، شماره ۱، صص ۱۲۹-۱۴۶.
- عبداللهیان، حمید (۱۳۹۶)، *کارنامه‌ی نثر معاصر (داستان - نمایش‌نامه - نثر علمی - ترجمه)*، تهران: پایا.
- عبدی، عباس (۱۳۹۳)، *مقدمه‌ای بر پژوهش در جامعه‌شناسی خانواده در ایران*، تهران: نشر نی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۷)، *شرح مثنوی شریف*، جلد اول، تهران: زوار.
- فروم، اریک (۱۳۹۴)، *هنر عشق‌ورزیدن*، ترجمه پوری سلطانی، تهران: مروارید.
- گلستان حبیبی، مسعود (۱۳۸۳)، *اشارانی در باب ماهیت هنر اسلامی (توحید نقش)*، تهران: اندیشه اسلامی.
- گلشیری، هوشنگ (۱۳۷۶)، *جدال نقش با نقاش در آثار سیمین دانشور (از سووشون تا آتش خاموش)*، تهران: نیلوفر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۱)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

لوئیس، تاماس؛ فریبرز امینی و ریچارد لانون (۱۳۸۴)، *تئوری عشق*، ترجمه ملک ناصر نوبان و بهزان نوبان، تهران: مروارید.

مزلو، آبراهام. اچ. (۱۳۷۵)، *انگیزش و شخصیت*، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۲)، *کلیات شمس تبریزی*، تهران: امیر کبیر.

میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶)، *صدسال داستان‌نویسی ایران*، تهران: نشر چشمه.

نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۷)، *اسطوره‌کاوی عشق در فرهنگ ایرانی*، تهران: سخن.

نسفی، عزیز بن محمد (۱۳۸۶)، *کشف الحقایق*، تصحیح احمد مهدوی، تهران: علمی و فرهنگی.

وکیلی، شروین (۱۳۸۳)، «دگردیسی صمیمیت»، کتاب *ماه علوم اجتماعی*، شماره ۸۹، صص ۷۱-۷۵.